

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل اله معروفی  
برلین - ششم مارچ ۲۰۱۶

## ناهید "غزل" - عاشقِ عشقِ بی بیان

از دهم اپریل ۲۰۱۳ بدین سوی - یعنی از روزی، که اولین پارچه ناهید جان "غزل" صفحات رنگین پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" را آذین کرد:

هر روز و بلاناغه و بر سیاق ایفای وظیفه؛ اما از دل و جان و به صد شوق تمام، پارچه ای از محصولات ذهن و آفریده های ناهید جان "غزل" - این آفریدگار نوشته های نغز تخیلی بی بدیل - را از نظر می گذرانم؛ نه یک بار، که دو سه بار و آن هم نه با دید سرسری، که از نظر خریداری!!!

کسانی، که شکل و کیان و ساختمان سخن را جدی نگرفته و به گُنه آن دقت ندارند، پارچه های "ناهید" را "یکنواخت" و "یکسره همگانه" می پندارند، که گوئی دران هیچ رنگارنگی و تلون و تنوعی دیده نمی شود. استاد استادان سخن، "سعدی شیرازی"، مگر هشت صد سال پیش ضمن غزل حمدیه اش، چنین فرمود:

برگ درختان سبز، در نظر هوشیار  
هر ورقش دفتری ست، معرفت کردگار

"ورق" کلمه عربی و در معنای "برگ" است؛ پس "هر ورقش"؛ یعنی "هر برگش". در آن زمان، که انسان فقط با دید و دیده عادی به اشیاء می نگریست، سعدی بزرگ این گونه داد سخن داد؛ ولو که دید عرفانی مد نظر او بود. اما امروز:

اما امروز، که چشم و دیده مسلح و آراسته با علوم طبیعی داریم - چشم و دیده ای، که با ذره بین و دوربین و میکروسکوپ و تلسکوپ و عالم عالم وسائل تکنولوژیک دیگر مجهز است - به نکوئی می دانیم، که در هر یک "ذره" دنیائی نهفته است و "ذره" تنها یک ذره نیست؛ و "برگ" نیز تنها یک "برگ". چون با دید و دیده مسلح و مجهز، جهان جهان و کهکشان کهکشان معرفت در همان یک برگ و همان یک ذره، کشف می گردد.

وقتی بوعلی بن سینای بلخی، یک هزار سال پیش از امروز و دوصد سال پیش از سعدی، رباعی مشهور خود را در وصف خود و ناتوانی قدرت فهم خود، سرود، که:

دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت      یک موی ندانست، ولی موی شگافت  
اندر دل من هزار خورشید بتافت      آخر به کمال ذره ای، راه نیافت

درک کرده بود، که یک "موی" تنها موی نیست و یک "ذره" هم تنها ذره نیست، بلکه:

در هر "ذره"، هزاران خورشید علم و معرفت پنهان گردیده است!!!

وقتی معنای اصلی کلمه عربی "کمال" را، که "کامل شدن" و یا "کامل بودن" است، در نظر بگیریم، به عظمت ترکیب "کمال ذره"، که بوعلی سینا ده قرن پیش بر زبان راند و ما امروزیان مفهوم سخن هزارساله او را حالا درک می کنیم،<sup>۱</sup> می رسیم!!!

کسانی که از علوم طبیعی و بالخاصه از سرتاج آن، "فزیک" معرفتی داشته باشند، نکو دانند، که گپ از چه قرار است. دانند، که "اتوم" کوچکترین ذره ای ست - که ولو نه تنها با چشم عادی قابل رؤیت نیست، که حتی با بزرگترین و قویترین مایکروسکوپ هم دیده نمی شود، ولی از طرق غیر مستقیم و با وسایل مجهزتر فزیک می توان قابل رؤیتش ساخت - که این کار هم، کار یک فرد عادی و به اصطلاح شیرین کابلی، "سایر سپاهی"، نیست!!!

اما پیچیدن دور این نکته هم درینجا لازم نمی افتد؛ چه انترنت عالم نُمای - که به معنای واقعی "جام جم" است - تمام وسایل ممکن را جهت درک این موضوع، و هزاران موضوع غامض دگر در اختیار همگان گذاشته است؛ مفت و رایگان. آنچه غیر قابل انکار است، مگر اینست، که هیچ بافهمی در دنیا منکر "اتوم" شده نمی تواند، چون "منکر اتوم"، در واقع "منکر ماده" هم هست، و چنین کس را باید، کافر دانست؛ یعنی "پوشنده حقیقت" و "نخواهنده درک حقایق"!!!

سخن اصلی، ولی بر سر "سخن" بود و درک سخن:

اگر کس از "سخن" درکی بالنسبه داشته باشد و سخن را با دیده "سخن سنج و مویشگاف" بنگرد، می فهمد، که سخن هم جهانی ست، که در آن عالم معنی و بیان، نهان گردیده و تمام علوم و

---

<sup>۱</sup> - کلمه "کمال" اصلاً مصدر ثلاثی مجرد است، که از آن ترکیبات زیادی برخاسته و در زبانهای دری و پشتو از مشتقات ذیل آن استفاده می کنیم:

- "کامل": اسم فاعل مصدر ثلاثی مجرد "کمال" است، که به حیث صفت هم از آن بسیار استفاده می کنیم.

- "اکمل": صفت تفضیلی صیغه مذکر - بر وزن "افعل" - و در معنای "کاملتر" یا "کاملترین"

- "کاملأ": "قید منون" (تنویندار) از صفت "کامل".

- "اکمال": مصدر متعدی از باب "افعال"، در معنای "کامل ساختن" یا "چیزی یا کسی را با چیزی کامل کردن"

- "تکمیل": مصدر متعدی باب "تفعیل"، در معنای "خود شیء یا کسی را کامل ساختن"

- "تکمیله": بر وزن "تفعله"، یکی از ورشهای باب "تفعیل" و در معنای "چیزی را با چیزی مکمل ساختن"

- "تکامل": مصدر باب "تفاعل" و در معنای "به پایه کمال رسیدن"

- "استکمال": مصدر باب "استفعال" و در معنای "کمال کردن" یا "طلب اکمال نمودن" یا "خواهان اکمال شدن"

البته از مشتقات هرکدام نیز در زبان دری استفاده سرشار می کنیم.

۲ - این رباعی مُعظم و پرصلابت، که تنها از طبع و قِاد و ذهن درخشان بزرگمردی چون بوعلی سینای نامور می توانست بترآود، در زیر مجسمه باعظمت مرمرین ابن سینا در "میدان بوعلی" در شهر همدان منقور است؛ دقیقاً در نقطه مقابل مقبره و آرامگاه عالیشان ابن سینا. وقتی ضمن سفرهای فراوانم، در تابستان ۱۹۹۴ در ایران بودم، شوق زیارت زیارتگاه ابن سینا به سر زد، تا آرزوی دیرینه ام را به سر رسانم. همان بود، که از کرمان رهسپار همدان گشتم؛ از جنوب ایران به شمال آن. خاطره این سفر که نقش خاطر مگشته است، همیشه و تا زنده ام و به هوش، چون آئینه و مثل آفتاب در نظرم مجسم است. در همدان بسا اماکن و مؤسسات و حتی مغازه و دکان و دواخانه، نام بوعلی را حمل می کنند!!!

معارف بشر از ورای سخن پیش کشیده می شود. اگر انسان قادر به سخن گفتن نمی گشت، مگر این همه پیشرفت در همه شؤون زندگانی بشر ممکن می گشت؟؟؟

### به یقین که نمی گشت!!!

ازین خاطر و تنها به همین خاطر باید به عظمت "سخن" پی برد؛ و در مورد سخن "ناهِید": تقریباً تمام پارچه های "ناهِید" دور یک نکته و یک محور یگانه می چرخند؛ دور محور عشق؛ عشقِ نهان و بی بیان.

در پارچه های "ناهِید"، عالم تخیل و تخییل و صنایع لفظی دیده می شود؛ و به درجه اول "مجاز" و "تشبیه" و "استعاره" و ...!!!

مشهور است، که بسا مردم از "صنایع شعری" سخن می گویند، و این را کسانی و محض کسانی از سنخ "هاشمیان" بر زبان رانند، که "صنایع لفظی" را تنها و "تنها و تنها" در "شعر" می جویند، در حالی که چنین نیست و باید از "صنایع لفظی" سخن گفت، نه تنها از "صنایع شعری". درست است، که این صنایع در "شعر"، با تراکم بیشتر دیده می شود، اما این فقط جزئی از حقیقت است، نی کل حقیقت!!!

اگر واقعیت امر نگریسته شود، فهمیده می شود، که این صنایع در تمام انواع "لفظ" و "سخن" سراغ می گردد. شاید فرصتی دست دهد، که این نکته را ضمن نوشته ای، در زبان عامیانه کابلی، روشن بسازم.

حقیقت مگر اینست، که سخن پهنائی دارد بسیار وسیع و بی پهنای و فارغ از کرانه و کران، که "شعر" و "کلام منظوم"، فقط گوشه بسیار و بسیار ناچیزی از آن را تشکیل می دهد!!!

در مورد آفریده های "ناهِید" قبلاً هم نوشته ام؛ دو بار. لنک هردو را می اندازم، و بی فائده نیست، از نظر گذراندن آنها:

– مقاله اول، "گذری در گلستان غزل":

<http://www.afgazad.com/Adaby-2014/101914-KM-Gozarey-dar-Golestaan-e-Ghazal.pdf>

– مقاله دوم، «تقریظی بر کتاب "طلوع دیدار و غروب اندوه"»:

<http://www.afgazad.com/Adaby-2014/102614-KM-Tagreez-bar-Ketaab-e-Toloo-e-Deedar-wa-Ghoroob-e-Anddoh.pdf>

و این نوشته هرگز روی کاغذ نمی افتید، اگر تبصره آن دوست نمی بود، که دیروز ضمن مذاکره تلفونی، برایم گفت، که:

سخن "ناهِید غزل"، یکنواخت است و مضمون نوی را بیان نمی کند!!!

بدین مناسبت از آن دوست تشکر می کنم، که محرک نوشتن این مقاله گردید!!!

کسانی، که بدین نظر هستند، خواهش می کنم، یکبار سخنان و پارچه های مختلف "ناهِید" را به دقت تمام و از روی مقایسه، از نظر بگذرانند!!!

این پارچه ناهید جان "غزل" را، که نمونه ای ست و نماینده هزاران، اگر بخوانید؛ با دقت تام بخوانید و بکشید از لفظ به معنی برسید، باز اقرار خواهید کرد، که تخیل و تخیل و صنعت ریختن معنی در لفظ، شاید ازین ظریفتر و شاعرانه تر ممکن نباشد!!!

## قربانگاهِ عشق

قلب من دفترچه خاطرات تلخ و شیرین تو ست؛

دردهایت را فریاد بکش؛

اشکهایت را جویبار بساز؛

افسردگیهایت را ناله بکن؛

بنویس، همه را روی قلبم بنویس!!!

اگر دلتنگیهایت از مرز معین عبور کرد و در سرزمین دلم ننگجید، دفترچه پردردت را درون مجمر جسم بسوزان، ولی خویشتن را سرگردان بیابان بیکیسی نگردان، که نام من در قربانگاه عشق بلندآوازه است!!!

"ناهید" غرق بحر بیکران سخن و عشق بی بیان خود است؛ و چه خوب است:

**چه خوب است، که!**

**همدرین بحر بی پهنا، شنا کند و شنا کند؛ و مروارید بچیند، پُربها!!!**

(خ. معروفی - برلین، ۲۳ فیروری ۲۰۱۶)